



مختصرانی سکرانہ ولایت
حاج حسین خوش لہجہ

شکرانه ولایت

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته السلام على الحسين و على بن
الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و
رحمة الله و بركاته

الحمد لله، خدای متعال یک نظری کرده است؛ همه
رفقای من، مبرا هستند؛ یعنی اینها همه شان مبرا
هستند. از هر لحاظی؛ از لحاظ سواد، از لحاظ کمال، از
لحاظ دانش، از لحاظ فروتنی، از لحاظ تشنگی به

ولایت. از راه دور و نزدیک، در هر کجا هستند، در جلسه تمرین ولایت شرکت می کنند. وقتی که این ها حقیقتاً، در تمرین ولایت شرکت کردند، صاحب ولایت این ها را تأیید می کند، زهرای عزیز این ها را تأیید می کند. امام زمان (عج الله فرجه) این ها را تأیید می کند. چرا؟ این ها در جلسه تمرین ولایت حاضر می شوند. امیدوارم همین جوری که حاضر می شوند، این اشخاص پاهایشان در صراط نلغزد؛ یعنی خدای تبارک و تعالی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا محمد، من تو را متقی کردم، ولایت به تو نازل کردم. پس عزیزان من، بدانید ولایت وقتی نازل می شود اشخاص باید خیلی قدرت داشته باشند؛ یعنی خدا آن ها را از خواست

خودش، از مقصد خودش قدرتمند می کند. اول آن ها را قدرتمند می کند.

من یک مثال به شما می زنم. این مثال عوامانه است؛ اما یک باطنی دارد. شما الان که بخواهید یک عمارت بسازید، اول این عمارت را شفته ریزی می کنید. وقتی شفته ریزی کردی، چند وقت این ها عمق می اندازد، بعد روی این را می چینی. اینکه می گوید من تو را متقی می کنم، عین این است که تو را شفته ریزی کند که بتوانی آن بار را بکشی. وگرنه والله، بالله، به صاحب ولایت، هیچ کس نمی تواند آن بار را بکشد، مگر خدا. همین طور که دارم می گویم، امیدوارم ما از آن ها باشیم. امیدوارم که خدا ما را یک شفته ریزی کند که توان

ولایت داشته باشیم، ولایت به ما نازل گردد. امیدوارم که باز هم خودتان و رفقای عزیز را دعا کنید. آن ولایت یک چیز خیلی مهمی است. چرا انسان توان ندارد؟ شیطان دخالت می کند. چیزهای لهو و لعب و دنیا را دائم می آورد و جلوه می دهد. آن وقت آن ولایت اگر همان طور که می گویم شفته ریزی باشد، آن تکان نمی خورد، نگاه نمی کند؛ چون که آن آدم به مقصد خودش رسیده است. وقتی آن بشر به مقصد خودش رسید، دیگر غیر مقصد، چیز دیگری نمی خواهد. من دلم می خواهد آقایان به این کلام توجه کنند. قربانتان بروم، شما باید مقصدتان ولایت باشد. در هر کجا هستید بخواهید روی قله ولایت پرش کنید. الان دوست عزیز

خودم، اسم نمی‌آورم، از تهران پرش کرده به هر وسیله‌ای بوده روی قله ولایت آمده است؛ یعنی آنجا که ولایت گفتگو می‌شود. بیشتر از برای آن آمده است، از برای شخص که نیامده است. چقدر در تهران شخصیتها هست؟ همه شما همین طور هستید. چند وقت است دارید آمادگی پیدا می‌کنید. خانمتان را، آقازاده‌ها را، دختر خانم‌ها را، تا حتی کسی که مادر دارد، مادرش را، همه را دارید راضی می‌کنید. ببین، اویس قرن هم همین جور بود. بی خود نمی‌گفت که اویس بوی بهشت می‌دهد. بی خود نبود که می‌گفت برادر من است.

عزیزان من، دوباره تکرار می‌کنم: بعضی‌ها تفکرشان راجع به تمرین ولایت یا آنکه به شما داده است، یک

قدری کم است. بدانید شما چقدر این‌ها را راضی کردید؟ یک هفته است دارید همه این‌ها را آماده می‌کنید، چرا؟ می‌خواهید از این بام به بام دیگر پرش کنید؛ یعنی خدا می‌داند، من به خدا گفتم، گفتم: خدایا، این رفقای من، اول محض تو می‌آیند. بعداً یا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) محض تو می‌آیند. بعد هم محض من می‌آیند. الان یک آدمی که شعورش کم است می‌گوید خودش را پیش خدا گذاشت. نه، می‌گویم محض من می‌آیند، محض چه می‌آیند؟ محض آن القایی که تو به من می‌کنی تا من به این‌ها بدهم. آنقدر آدم از من خوش‌روتر و نمی‌دانم قشنگ‌تر هست که نگو. چرا آنجا نرفتند؟ پس یا علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، تو به

من بده، من به این‌ها بدهم. تا حتی گفتم یا علی بن موسی الرضا، من می‌دانم. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند. می‌گفت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، رزاق رزق است. خدا سمت‌هایی به هر امامی داده است؛ همان‌طور که ملائکه آسمان هر کدام یک سمت دارند. امام هم هر کدام، یک سمتی؛ یعنی یک عظمائیتی دارد.

وجود امام همه دوازده امام، چهارده معصوم یکی است؛ اما هر کدام را خدا عظمائیتی می‌دهد. مثلاً امام حسین (علیه السلام) سفینه نجات است. فرقی نمی‌کند، آن عظمائیتی که دارد، دارد. مثلاً علی بن موسی الرضا (علیه السلام) عظمائیتش این است که رزاق رزق است؛

هر کسی که [زیارت] علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بیاید، کار دنیایی اش هم درست می شود؛ چون که ایشان رزاق رزق است. حالا گفتم آقا جان، قربانتان بروم، این ها بنده های خدا، من حقیقتاً می گویم، رودربایستی که ندارم، روزی ما را تأمین می کنند، اما تو به من بده، رزق این ها را من تأمین کنم. گفتم من که چیزی ندارم؛ اما بده رزق این ها را تأمین کنم. الحمدلله، شکر رب العالمین او هم می دهد. آن وقت گفتم: این القاء و افشاء است. ما حقیقت می گوئیم. حقیقت یک چیزی است که ما که چیزی نداریم. ما اصلاً صفر هستیم؛ اما جاری می شود. ان شاء الله امیدوارم که قدر خودتان را و قدر این حرفها را بدانید. قدر این حرفها

دانستن شکرانه خداست. خدایا، شکر، خدایا، من
فارغم. خدایا، پابند دنیا نیستم. خدایا، فرصت به من
دادی که بیایم. خدایا، پولش را به من دادی که بیایم.
خدایا، اگر ندار بودم ممکن بود نتوانم بیایم. خدایا، تو
توی الست یک کارهایی کردی. یک فکرهایی کردی.
فکر من بودی. حالا من را اینجا آوردی. خدایا شکر.
تمام این نعمت‌ها که دارید می‌بینید باید تشکر از خدا
کنید تا خدا نعمتتان را زیاد کند. می‌گوید:

شکر نعمت نعمت افزون کند
از کف بیرون کند
کفر نعمت

اول باید شکر ولایت کنید. مبادا خدا از کف ما بیرون کند، عزیزان من. حرف بزنید، مزاح هم بکنید؛ اما ته دلتان آن باشد. مؤمن باید خوش اخلاق باشد. الحمدلله، اسم نیاورم، همه شما خوش اخلاق هستید، همه شما مبرا هستید. اما این مبرا بودن، خوش اخلاقی، شما را از آنجا باز ندارد. همین طور که دارید خوش اخلاقی می کنید، به قول امروزی ها یک جوک می گوئید، یک حرفی می زنید، یک سروری در قلب مؤمنین ایجاد می کنید، باید بگوئید خدایا، چه کسی این را به من داده، خدایا، چه کسی این صدا را به من داده؟ خدایا چه کسی این را به من داده؟ خدایا چه کسی این را تولید کرده؟ دائم باید در قلبت بگویی خدا. چقدر خدا خوشش

می آید. ما باید از خدا تشکر کنیم. حالا تشکر کردی. یک دفعه بگو خدایا، شکر تو به من ولایت دادی. خدایا، شکر تو محبت ولایت به من دادی. خدایا، شکر من را فارغ کردی در مجلس ولایت می توانم حاضر شوم. به من وقت دادی، من را گرفتار دنیا نکردی. آیا حضرت عباسی می توانیم همین شکر را بکنیم که خدا شما را گرفتار دنیا نکرده است، محبت دنیا را از دلتان بیرون برده، محبت خودش و اولیایش را به شما داده. عزیزان من، بی خود نیست که می گوید همین جا بهشت است. کسی که اینجور باشد، برایش بهشت است.

وقتی که شما رو به ولایت حرکت کردید، باید بگویید خدایا، من اهل بیتم را به تو سپردم. آنجا حافظش

می‌شود. تو داری در راه ولایت می‌روی، خدا حافظ پسرت است، حافظ دخرت است، حافظ خانمت است، حافظ مادرت است. یکی از رفقا گفت: برادرم گفته، مادر کسالت دارد. گفتم: عزیز من، تو کجا می‌روی؟ او به تو اجازه می‌دهد برو. او حافظش است، به خدا بسپارش. تو نمی‌توانی حافظ شوی، تو خیلی حِدَت کنی، بتوانی یک آب به من بدهی. حافظ بودن منحصر به خداست.

ما بحثی در معاد داشتیم. آقای مهندس در قم که بودند یک فرمایشاتی فرمودند، از آنجا در مغز من بود، در اینجا به قول ما در کمیسیون ولایت این نقل شد، و هر کدامشان بالاخره رأی دادند، آخر همه آنها قانع به یک وحدت شدند. نمی‌خواهم حالا اسم بیاورم. البته همه

این‌ها خوبند؛ اما بعضی‌ها یک شاخصیتی دارند. آن وقت این‌ها همه‌اش یکی شد؛ یعنی وحدت. حالا من به شما همان وحدتی که در انجمن ولایت شد، را تذکر می‌دهم. ما یک انجمن اسلامی داریم، یک انجمن ولایت. انجمن اسلامی باید به انجمن ولایت وصل شود. اگر نه آن اسلام، اسلام تأییدی نیست؛ یعنی جای دیگری هم گفتم: اسلام، باید به ولایت وصل باشد و آن اسلام را ولایت تأیید کند؛ اگر نه آن‌ها اسلام خودشان هستند. همین‌طور که عمر و ابابکر، اسلامی درست کردند به نام اسلام خودشان. آن اسلام را، نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، نه خدا، نه زهرا (علیها السلام) تأیید نکرد. تولید آن اسلامی که درست شد،

زهراکشی شد. تولید آن اسلامی که تأیید ولایت نباشد، حسین کشی است.

رفقا، چه می گوئید؟ خیلی توجه کنید. چرا؟ ما بی روایت نمی گوئیم. امام حسین (علیه السلام) گفت: من کشته جلسه بنی ساعده ام. در جلسه بین ساعده دور هم یک نشستند خودشان یک اسلامی را به وجود آورند. اگر نه آن اسلامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت، آن اسلام صحیح بود؛ اما آن اسلام، به امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. خدا به همان صاحب اسلام که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، گفت: یا محمد، اگر از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می کنم. ای عمر، ای ابابکر، چرا از خودتان یک

اسلامی را به وجود آوردید؟ آن اسلام صحیح بود، آن اسلام حمایت از ولایت می کرد. این اسلام، ولایت کش بود؛ اسلامی بود که ولایت کش بود. اسلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صحیح بود؛ اما یا محمد، از خودت حرف نزن. خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همه اش می گوید: «وحی یوحی». من همه اش به امر خدا حرف می زنم. عزیز من، اسلام در هر کجا زیر این آسمان باشد، باید به امر ولایت باشد. آن اسلام روح دارد. والله، اگر آن اسلامی که به امر ولایت نباشد، آن اسلام روح ندارد. روح اسلام علی (علیه السلام) است، روح اسلام زهراست، روح اسلام امام زمان (عج الله فرجه) است. روح اسلام، دوازده امام، چهارده معصوم

است.

حالا بحث ما سر این بود که ما از اینجا که از دنیا می‌رویم، یک قالب مثالی که می‌گوییم نیست، قالب مثالی را بعضی‌ها گفتند، شما توجه کنید. آن قالب مثالی را تو خودت اینجا به وجود می‌آوری. به اصطلاح، الان که شما اینجا آمدید، این کارهای خیری که می‌کنید، حاجت برادر مؤمن برآورده می‌کنی. چیز به فقرا می‌دهی، نماز با ولایت می‌کنی، بیتوته با ولایت داری، کار خیر می‌کنی، الان آمدی علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را زیارت می‌کنی؛ اما امام رضا گفته «لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی بشرطها و شروطها وانا من شروطها» شروط «لا اله الا الله» را

مراعات می کنید. آن وقت گفتم تمام این ها یک تولیدی دارد. اگر شما بخواهید قبول کنید، می گوید من صد تا اینجا به شما می دهم، هزار تا آنجا به شما می دهم. پس شما این کارها که می کنید، آنجا تولیدت یک صورتی به وجود می آورد. دلم می خواهد توجه کنید. آن کارهای شما، تولیدش یک صورتی به وجود می آورد. آن صورت همه اش دلش می خواهد به تو وابسته باشد؛ یعنی تورا نجات دهد. این نه اینکه یک قالب باشد، شما در آن بروید. این کار حرف زدنش تفکر می خواهد. این حرف بی تفکر است. تو این دستت خیانت کرده، آن قالب مثالی چه کار کرده؟ خدا برود آن قالب مثالی را بسوزاند. این کار لغو کرده. شما این پایت گناه کرده، این چشمت

گناه کرده. نفست گناه کرده، آنکه نکرده. آن تولید شما معصوم است. یعنی عبادت معصوم است. عبادت که گناه نکرده است. خیلی باید توجه بفرمایید، عبادت که گناه نکرده؛ من گناه می کنم. اگر هم می خواهید اینجا توجه کنید، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی به معراج رفت، دید که قصرهایی می سازند، بعضی ها می ایستند. یا ایا جبرئیل، چیست؟ گفت: این ها همه برای دوستان توست؛ مال شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. گفت: برای چه می ایستند؟ گفت: ذکر، یعنی صلوات بر تو، «لا اله الا الله»، «محمد رسول الله»، «علی ولی الله» می گویند؛ تمام این ها خشت طلا و نقره می شود، اینها می سازند،

قصرهایی می شود از برای دوستان علی، از برای محبان تو. این ها وقتی می آیند این ها را در این قصرها راه می دهند. .

این یک، دوم ما داریم، گویا شاید حاج شیخ عباس محدث در مفاتیح الجنان باشد، همچنین گفته اند که یک مرده ای را در وادی السلام آوردند، ایشان آنجا بود. دیده بود اینجا یک قبری است، یکی را تازه خاکش کردند. دید این قبر شکافته شد، یک سگی سیاه داخلش رفت. گفت: طولی نکشید آن شخص دیده بود، ایشان نقل کرده، یک جوان زیبای خوشگل آمد داخل رفت. طولی نکشید، دید این جوان بیرون آمد خیلی همچنین پچول و ناراحت است. گفت: ای جوان، قضیه چیست؟

چه چیزی پیشت است؟ گفت: نمی دانم یک برگی، چیزی پیشش بود. گفت آن را به من بده، من می گویم، گفت: باشد. او داشت آن را می دید. آن را که داشت، مثل اسم اعظم بود، این می دید. گفت: من اعمال خوبش بودم، او اعمال بدش. اعمال بد به من غلبه کرد، من بیرون آمدم. پس معلوم می شود این کار شما آنجا یک تولید است. ما با یکی از آقایان یک صحبتی کردیم. ان شاء الله، امیدوارم که ایشان هم بیاید، قبول می فرمایند. ببین، بنا شد که تولید تو یک صورتی آنجا می شود. آن صورت، آن وقت چه کار می کند؟ تا حتی روایت داریم، آن صورت، اعمال تو پاک است که به وجود می آید. خدا یک صورتی می کند که پیش تو بیاید

و همزاد تو باشد. اگر بد باشیم، ما خیلی کلاه سرمان می‌رود؛ همزاد بد می‌آید. او می‌خواهد پیش تو باشد. خدا آن را به تو برگشت می‌دهد. خدا می‌گوید: من صدتا اینجا به تو می‌دهم، هزار تا آنجا. آن را به تو برگشت می‌دهد. یک جوان خوشگل و زیبا درست شده، آن پیش تو می‌آید.

پس ببین، گفتم: صدقه تو را حفظ می‌کند، قضایای عیسی را به شما گفتم. می‌خواهید در این نوار هم به شما بگویم. که عیسی آمد برود، دید خانه‌ای سرو صدای آواز است. گفت: فردا اینجا عزاست. نبود. آمدند، گفتند: یا نبی الله چرا حرف تو دو تا شد؟ آخر، گفتم: عیسی یک مدت زمان کمی، خدا آن چیزی را که به

ائمه داد، به او داد؛ اما از او گرفت. یک چیزهایی را می دید؛ اما من بعد از او گرفت. چرا از او گرفت؟ دید کسی دارد زنا می کند، گفت: خدایا به او مرگ بده، خدا داد. یکی کار دیگر می کرد، گفت: مرگ بده. گفت: من به اینها کار دارم. چرا به اینها نفرین می کنی؟ خب، این چند وقت می ماند و توبه می کند. این عیسی یک مدت زمانی یک چیز جهانی داشت؛ یعنی به صورت موقت، یک ولایت مطلقه داشت. ولایت مطلقه؛ یعنی تمام این خلقت را می بیند. حالا چرا اینجوری شد؟ عزیز من، قربانت بروم. آمد دید نشده، گفت چه کردید؟ گفت: ما صدقات دادیم. صدقات حفظش کرد. حالا آن هم که شما می دهید، آن یک صورت قشنگ می شود، تو

را می خواهد حفظ کند؛ اما وقتی که تو گناه کردی، گناه تو به او افزوده می شود. پس توجه فرمودید من چه می گویم؟ حالا می گویند آن آدم که آن صورت زیبا دارد به تو توجه دارد. مثل اینکه وقتی انسان را توی قبر می گذارند، آن ها یک توجهی به آدم دارند، آدم زنده می شود و برای یک حساب و کتاب می آید. آن صورت وجیه دوباره توجه دارد، می گوید: تا هفت دفعه گناه کنی، گویا در کتاب کافی باشد که هفت دفعه گناه کنی، حرف به تو نمی زد وگرنه او به تو نفرین می کند. چرا گناه می کنی که تو را از من جدا کنند؟ آنجا آن تولید تو داد می زند. تو خیال می کنی خبری نیست. هر چیزی یک قوه لامسه در خلقت دارد. هر چیزی خدا یک توانی به

این داده است. هر چیزی یک زبانی به این داده است، تو زبانش را نمی فهمی، من زبانش را نمی فهمم. داد می زند چرا؟ چرا؟ یک کاری می کنی تو را از من جدا کنند؟

پس عزیزان من، توجه بفرمایید، البته شما باید برای آن صورت زیبا، کارهایی که می کنید ریا نباشد. اگر ریا باشد، آن صورت به وجود نمی آید. چرا می گوید اعمال ریا نکن. شما صدقات می دهید، انفاق می کنید، کار خوب می کنید، نمازی که به عمود الدین اتصال باشد، آن برای تو صورت می شود. چرا می گوید عمود الدین؟ پس معلوم می شود عبادت شما یک تجلی دارد، حالا وقتی که شما عبادت کردید، عبادتی که ریا نباشد، آن آنجا

تجلی است. اگر هم می خواهید که بالاخره به این حرفها یقین کنید، مگر در جنگ صفین چند هزار جمعیت است، همه فرار کردند، عمر و عاص قسم می خورد می گوید: به خدا که تمام جان خلقت در قبضه قدرتش است، دنبال هر کدام از ما یک علی (علیه السلام) می آید. این عبادت تو، تجلی اش یک صورت خوب می شود.

نمی خواهم بگویم آنجا من این را دیدم. وقتی من مردم، من را بردند، اینطوری شد و این طوری شد و حالا نمی خواهم این نوار را خیلی طولانی کنم. آن وقت من دیدم که آنجا به من یک باغ دادند که چشم روزگار ندیده است. هر چه نگاه می کردم می دیدم بزرگ است،

دیدم یک جوانی به آنچه که شما حسابش را بکنید [زیباست]، آخر می دانید آن ها چرا اینقدر قشنگ هستند؟ آن ها جسم نیستند. خدا آن ها را از ولایت خلق می کند. آن وقت می توانید بگویید ولایت چقدر قشنگ است؟ کجایی عزیز من، کجا نگاه می کنی؟ می گوید آنجا را نگاه کنی، انگار چه کار کرده ای! اما عزیز من، نگاه نکن. ببین، آن آنجا برای تو خلق کرده است. می فهمد تو چه می خواهی. خدا در کالبدت است. چرا خدا می گوید من از رگ گردن به تو نزدیک تر هستم. می داند چه می خواهی. می داند من اینجا به او نگاه نکردم، می داند چشمت را حفظ کردی، می داند نفست را حفظ کردی، می داند رنج بردی. می داند جزء آن ها که خلاصه

منافق و عیاش هستند، نرفتی. ولایت تو را حفظ کرده، از خدا حیا کردی. از امام زمان (عج الله فرجه) حیا کردی، گناه نکردی. حالا یک همچنین صورتی برای تو خلق می کند.

ما رفتیم توی فکر که ما که چیزی نداریم، برای چه به ما می دهی؟ آخر، من حسابش را می کنم. وقتی یک نفر یک چیزی به ما می دهد، می گویم برای چه دادی؟ می خواهیم بفهمم این چیست که داده است؟ این چه پولی است؟ برای چه داده است؟ هر چه که می دهند که من نمی خورم. آنجا هم آدم همین جور است. می خواهد بداند برای چه به او دادند. من اینجا یک مبلغی به من بدهند، می گویم برای چه می دهید؟ چرا؟ می خواهیم او

صرف کند وگرنه در جیب خودم می گذارم، صرف خودم می کنم. من می فهمم خیانت به این کردم. آخر، خیانت هم به اسکناس است، خیانت هم به مال دنیا است. می دانید یا نه؟ خیلی حرفه‌هایی است که نزدیکیم. خیانت به این هم نباید کرد. از کجا به این اسکناس خیانت می کنید؟ به غیر خدا آن را خرج می کنید. خیانت نباید کنید. هر چه دستت بیاید که مال تو نیست، مال مردم است. چرا می گوید این بیت المال است؟ می گوید دست تو بیت المال است، نخور. چرا می گوید اگر شما ربا بخوری، یک درهم آن، انگار هفتاد دفعه با مادر خودت زنا کردی؟ می گوید نخور. مگر باید هر چه دستت می آید بخوری؟ باید بدانی چه مبنایی دارد. آنجا گفتم برای

چه به من می دهید؟ برای چه است؟ گفت: عطای رسول الله است. به رسول الله قسم، من به این جوان می گفتم تو حیف هستی، برو پیش پدر و مادرت. تا یک چیزی هست که نباید آن را ضبط کرد. بین، من این جوان را که اینقدر زیبا است را می گویم برو پیش پدر و مادرت. چرا؟ من اینجا خودم را لیاقت نمی دانم، آنجا هم نمی دانم. خدا یک عطایی کرد، گفتم: این کیست؟ گفت رسول الله است. به رسول الله، دیدم او آنجا ایستاده است. به شما عطا می کند عبارت مبهم.

توجه کن من چه می گویم. به حضرت عباس، این حرفها از من نیست. باید توجه کنید. وقتی من از نیست، باید بفهمید من چه می گویم. من که می گویم او گفته

است، او داده است. من که چیزی نیستم. حالا ببینید من دارم چه می‌گوییم؟ حالا شما اینجا در مسیر بودید، کار داشتی، تو مثلاً در دکان بودی، این آقا سرکارش بوده، آن آقا سر مهندسی برقش بوده، آن آقا سرکارش بوده، آن جوری که باید عبادت کنند و ایشان پاسخی به این بدهد نبوده است؛ اما در مسیر ولایتید. واللّه، اگر شما قشنگی اش را ببینید، خیلی حرف قشنگ است. قشنگی این حرفها، تجلی ولایت است، باید در قلبت تجلی کند. اگر این حرفها را تجلی نکند، خیلی درک ندارید. حالا ببینید من چه می‌گوییم؟ این آقا مثلاً رفته است آنجا چیز بخرد، من الان خدا می‌داند یک دفعه تکان خوردم. دیدم این دو تا قوه می‌خواهد، رفته هشت تا قوه گرفته.

خدایا، قوت این را زیاد کن. خدایا، من گفتم این را تهی دست نکن. ببین این دو تا قوه می خواسته، باید می رفته دو تا قوه می خریده است، رفته هشت تا قوه خریده است. از پول خودش هم خریده است. برای چه؟ چون می خواسته حرف ولایت زده بشود. مگر ممکن است خدا این چیزها را فراموش کند.

حالا این باید چه کند؟ باید بگوید خدا را شکر، من پول داشتم این را خریدم، از او ببیند. آن وقت، آقا جان، اینکه دارم به شما می گویم، گفتم: از آسمان برای شما حرف می زنم، همه به هم وصل است، به نیت تو وصل است، به همه چیز وصل است. حالا ببین، دوباره تکرار می کنم این آقای حاج ابوالفضل رفته مثلاً این کار را

می کند، این عبادت نماز مستحبی یا عبادت ذکری نداشته، این دارد برایش ذکر می گوید. حالا خدا چه کارش می کند؟ حالا خدا آنجا عطا به او می کند که این رفع کسری عبادتش بشود. قدر این حرف را بدانید. پس شما در هر مسیری هستید، دوباره تکرار می کنم، تو کسری عبادت داری. من آنجا نشستم دارم ذکر می گویم؛ این سزای ذکر من را به این می دهد. این ذکر نمی گوید، اما با او چه می کند؟ به او عطا می کند. چرا؟ این رضایت ولایت است. رضایت ولایت به تو عطا می کند. کجایی؟ مرتب این طرف و آن طرف می دوی. ببین، من دارم به تو چه می گویم. ببین علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چه حواله ای به شما داده. این

حرفها را قدردانی کنید. اینکه به بعضی‌ها از شما می‌گوییم بگیر بخواب، به خاطر همین است. چرا به شما می‌گوید اگر توی فکر باشی که یک حاجت برادر مؤمن را صبح برآورده کنی، تا صبح این همه به تو ثواب می‌دهد. تو که کاری نکردی؛ اما فکرت به فکر مردم بود. خدا فکر تو را سزا می‌دهد. یک وقت اعمال تو ریا است، به آن نمی‌دهد؛ اما فکر تو که ریا نیست، فکر تو را جزا می‌دهد.

رفقای عزیز، بیایید یک قدری روی این حرفها فکر کنید. تو چطور توجه نداری، آسمانی نیستی؟ الان تولید این جوانی که این حرفهایی که تولید می‌شود این زمین نیست، آسمان است؛ پس شما به آسمان هم نفوذ دارید.

چون که خوبی در آسمان است، بدی در زمین است.
بدی است که ما گمراه می شویم.

حکومت ما را گمراه می کند. من گفتم از حکومت
می گویم بین این الان یک زمینی است؛ مثلاً صد هزار
متر. دویست هزار متر، هر چیزی، شما بهتر می دانید.
شما یک زمینی را در نظر بگیرید، هر کسی آمده، یک
تکه اش را گرفته است. آمریکا آمده یک تکه اش را
گرفته، انگلستان آمده یک تکه اش را گرفته. شوروی
یک تکه اش را گرفته، ایران یک تکه اش را گرفته.
فهمیدی؟ این مردم روی زمین فساد می کنند. زمین که
پاک است. آن رهبری که این قطعه زمین را اشغال
کرده، آن دارد فساد می کند. از کجا این حرفها را

می گویی؟ این حرفها چیست که می گویی؟ این حرفها سند دارد. خدا زمین را پاک خلق کرده است؛ برای سکونت تو خلق کرده است. این آقا یک فرش انداخته، ما رویش بنشینیم؛ اما تو می آیی یک گوشه اش را آتش می زنی. تو می زنی، تو اینجوری فساد می کنی. اگر نه، زمین چیست؟ زمین، پاک است؛ آن حکومت فسادگر می شود، هم خودش را گمراه می کند، هم مردم را. حالا چه می کند؟ حالا همین زمین به او لعنت می کند. فردای قیامت چنان فشار به او می آورد، شیری را که از پستان مادرش خورده بیرون بزند. ما باید به این حرفها اعتقاد داشته باشیم. الان الحمدلله عراق از وجود کثیف صدام راحت شد. حالا چه حکومتی بیاید دوباره من کاری

ندارم. من به حکومت ها و حرف سیاسی کار ندارم. من می خواهم شما را روشن کنم.

الان این خانه، بیت خداست. خب، درونش لهو و لعب می زنید، چه می شود؟ از بیت بودن خارج می شود. شما اگر اینجا بیت خداست، گفتم: این را روی مناسب می گویم. من یک دفعه گفته ام، این را روی مناسب می گویم که حرف تایید بشود. شما این حرف را قبول بکنید. حالا این زمین پاک است، همین طور که سلاطین تکه تکه زمین را گرفته اند، دارند کفر خدا می کنند، الان یک قطعه از زمین را هم به شما داده است. پس «ام القرا» که می گویند از زیر زمین همه زمینها کشیده شده است و یک تکه اش را هم به شما داده اند. حالا تا چه

موقع این بیت خداست؟ تا وقتی آن را بت کده نکنید. حالا این بیت خداست، داری توی آن زندگی می کنی. حالا چیست؟ خانم عزیز، اگر تو اینجا فرمان خدا را در آن ببری، مریم هستی. پسر تو هم عیسی است؛ اما اگر با لهُو و لعب باشی، چیست؟ پسر تو منافق می شود، پسر تو هم غیر امر کار می کند. خانم های عزیز، آقایان عزیز، چرا توجه ندارید؟ حالا این بیت خداست، خانم تو داری اینجا زندگی می کنی، اگر به امر زهرا (علیها السلام) باشی، به امر خدا باشی، به امر قرآن باشی، عزیز من، تو مریم هستی، بچه ات هم عیسی می شود. الحمدلله، رفقای من، همه شان بچه هایشان عیسی هستند، نمی خواهم یکایک اسم ببرم، تمام شما بچه هایتان

عیسی است. قدر این بچه‌هایتان را بدانید. به این بچه‌ها دعا کنید. از دست این بچه‌ها ناراحت نباشید. به تمام رفقا می‌گویم، اگر می‌خواهید شکرانه این بچه‌ها کنید، بچه‌های مردم را ببین. ببین، بچه شما عیسی است یا نه. بچه‌ات را پیش خودت نگذار. او هم بزرگ می‌شود مثل تو می‌شود. تو الان چند سال هست که از یک بچه کم سال اینقدر توقع داری، این‌ها را در شکنجه قرار نده، پولشان بده. والله، من همین جور بودم. بالله، من همین جور بودم. الان بنده زاده اینجا تشریف دارد. می‌گفتم: بابا جان، هر چه می‌خواهی من به تو می‌دهم. اصلاً من دخلم را به روی این‌ها نمی‌بستم. چرا؟ امروزش را می‌دیدم. البته هوایشان را

داشته باشید، این پولی که در اختیار بچه می گذارید، یک مقدار هوایش را داشته باش. مبادا بچه است یک وقت بچه گی کند و در راه امر خرج نکند. اما به او بده. من این ها را یک وقت قسم می دادم، می گفتم: اگر ندارید، من به شما بدهم. من دارم چه می گویم؟ من دلم می خواهد شما خیلی شکرانه کنید که این بچه ها را دارید. خدا می داند من این بچه های شما را خجالت می کشم. دست بعضی هایشان را می بوسم؛ اما می خواهم پایشان را هم ببوسم. آخر، من دارم جو این دنیا را می بینم، گناهان این ها را می بینم، خوبی های این ها را هم می بینم. تو هم باید همین جور باشی. من بچه ام اینطوری بود، این طوری بود! نه، بابا جان!

من از روی روایت و حدیث حرف می‌زنم؛ اما باید تو هم روایت و حدیث را توجه کنی و بایگانی نکنی. این حرفها را بایگانی نکنید. مگر خود عیسی نیست؟ حالا به او داد، دارد می‌بیند. تا او گناه کرد، نفرین کرد، تا نفرین کرد از او گرفت. به این‌ها کار دارم. این‌ها هم به جوانهای شما کار دارند. اگر یک خلاف کرد، دیگر این را توی بوق نکن. من خدا می‌داند از بچه‌هایم نه، از بعضی از برادرهایم چه خلافهایی دیده‌ام، اصلاً و ابداً به روی خودم نمی‌آوردم، بعد نصف شب هم به این‌ها دعا می‌کردم. تو باید عیسی بشوی، از تو می‌گیرد. خب، این را از او گرفت. گناه این بچه را نبین، آینده‌اش را ببین، او را عزت و احترام کن. ببین چه مشکلی دارد؟ مشکلتش

را حل کن. خدا خودش می داند، به علی بن موسی الرضا (علیه السلام) اگر من می دانستم این حرفها را می خواهم بزنم؛ خودش دارد می آید، اتوماتیک است. ولایت، اتوماتیک است. اگر بخواهی اینجورش بکنی، وقتی بخواهی بگویی، یک جور دیگر می گویی. ولایت، اتوماتیک است. اتوماتیک، وصل به آن است. او خودش کلید می اندازد. کجایی؟ به این حرفها توجه کن.

آقا می گوید از آسمان صحبت کن. تمام خلقت به هم وصل است. نه اینکه حالا وصل است، بمیری هم وصل است. چرا به تو می گوید که اگر مردی و برای خیرات کردند، به تو می رسد. پس اینجا و آنجا وصل است. چرا؟

الان این همزاد تو آنجاست، تو به آنجا وصل هستی. اصلاً ولایت همه اش به هم وصل است. چرا؟ یکی از رفقای من الان اینجا حضور دارند. من می خواهم به ایشان جواب بدهم، همه به هم وصل است. اصلاً ولایت جدا نیست. تو از ولایت جدا می شوی. تمام اشیاء به هم وصل است، آسمان به هم وصل است، عرش به هم وصل است، فرش به هم وصل است، دریا به هم وصل است. تمام این ها به هم وصل است، تو هم به این ها وصل هستی. آن روح تو، ولایت تو به تمام اشیاء وصل است. از کجا می گویی؟ تو چند روز اینجا زمین هستی، باید پرش کنی آسمان بروی. چند روزی تو را اینجا گذاشتند که پرهایت درآید. پر چیست؟ ولایت است. تو

را اینجا گذاشته که پرو بالت دربیاید. پرو بالت، ولایت است؛ باید پرش کنی آنجا بروی. دائم می گوید از آسمان بگو. عزیز من، تو چرا توجه نمی کنی؟ گفتم: تو باید توی آن قله بروی؛ قله ولایت؛ اما پرو بالت باید درآید. پرو بالت؛ ولایت است. جای دیگر گفتم: سواد با ولایت دو بال است، نمی توانی پیری. امروز این طرز به شما می گویم، مواظب باشید. هوای پرهایتان را داشته باشید، پربه گناه ننزید، پربه خیانت ننزید، پربه دنیا ننزید، پربه غیر امر ننزید؛ پرت را قیچی می کند. عزیز من، بگذار پرهایت درآید، پرش کنی.

حالا از کجا این حرف را می زنی؟ خداوند تبارک و تعالی انشاء می دهد به کسی که مقصد نداشته باشد. مگر

جبرئیل نبود؟ مگر فطرس نیست که یک گناه کرد، گناه نکرد، یک ذره، یک چیزی بود باید برگرداند. نگاه کرد دید این‌ها در ظاهر به اصطلاح خوبند، یک ذره کندی کرد، باطنش را ندید. فوراً پرهایش ریخت. سیصد سال گیر یک درخت افتاد. حالا آمده پرهایش نیست. دید جبرئیل و میکائیل دارند می‌آیند. گفت: چه خبر است؟ گفت: ما می‌آییم مبارک باد و تحنیت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوییم. خدا یک پسر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام حسین (علیه السلام) داده است. او شفیع تمام مردم است، تمام امت است، تمام خلقت است. گفت: من را ببرید. جبرئیل او را اینجا گذاشت. پر ندارد، او را آورد. گفت: قضیه من این است.

گفت: برو خودت را به گهواره حسین (علیه السلام) بمال. حالا پرهایش درآمد. تو هم همین است، باید پرهایت دربیاید، به گهواره حسین (علیه السلام) بمالی تا پرهایت درآید. خودتان را به گهواره حسین (علیه السلام) بمالید، به آسمان پرش کنید. حالا به او سمت داده است. مگر پرش کردی، حالا تو را رها می کند؟ حالا به تو سمت می دهد. عزیز من، تو روح می شوی. حالا چه کار می کند؟ هر که سلام به امام حسین (علیه السلام) بدهد، او سلامش را به امام حسین (علیه السلام) می رساند. می گوید: به او سلام بدهید، فطرس فوراً می رساند. فطرس این ملکی که یک ترک اولی کرده است، جهانی شده است. تو هم باید جهانی شوی. در

تمام این جهان اگر کسی سلام بدهد، فطرس می‌رساند. فطرس، جهانی شد؛ خودش را به ولایت مالید. تو هم بیا خودت را به ولایت بمال، بیا تسلیم ولایت بشو، جهانی بشوی.

اصلاً خدا می‌فرماید: تو اشرف مخلوقات هستی، نگفته ملک، اشرف مخلوقات است. تو اشرف مخلوقات هستی. چرا «بل هم اضل» می‌شوی؟ دست از ولایت برمی‌داری. عزیزان من، بیایید این حرفها را گوش دهیم و بفهمیم و عمل کنیم.

عزیز من، قربانت بروم، این حرفها تفکر می‌خواهد. این حرفها باید یک نگاهی بکنید. یک نگاهی به صحرای

کربلا بکنید. من قول به شما دادم. ان شاء الله یک روزه حضرت زهرا (علیها السلام) می خواهم بخوانم. این زهرای عزیز، من هر وقت که بیایم به امام رضا می گویم یک روزه مادرت را برایت می خوانم. ان شاء الله، امیدوارم که یک روزه بخوانم که این روزه حتی الامکان تعجیبی باشد. حسابش را بکن، ببین، تمام این ها خودشان ولایت هستند؛ اما خدای تبارک و تعالی یک عظمائیتی به امیرالمؤمنین داد. چون که می داند امیرالمؤمنین در یک موقعیتی قرار می گیرد که آنجا باید آن عظمائیت را بدهد، مردم یک قدری روشن شوند وگرنه تمام این ها عظمما هستند. آن زمان عمر و ابابکر را هم خدا می دانست.، می خواست عظمائیت بدهد. وقتی

که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین را بلند کرد، گفت: «الیوم اکملت لکم دینکم» دین، علی (علیه السلام) است. حالا تمام این دوازده امام، چهارده معصوم مواظب بودند. آن‌ها، همه، خودشان تأیید هستند؛ اما یک تأیید عظمائیت به امیرالمؤمنین داده است. حضرت زهرا (علیها السلام) این را می دانست. حالا وقتی آن خبیثها آمدند این کار را با عبادت کردند، عُمر گفت: یادتان است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت که هر که مسجد نیامد او را بیاورید؟ گفت: آره. گفتند: چند روز است علی (علیه السلام) نیامده است، پی او بروید. مغیره، پاشو برو. گفت: ما داریم قرآن را جمع‌آوری می کنیم. گفت: دید، علی (علیه السلام)

نیامده، بلند شد. می خواست مقصد خودش را پیاده کند. حسابش را کرد، دید علی (علیه السلام) را نمی تواند بکشد. زهرای عزیز می خواهد احکام را فاش کند. گفت: من باید او را از بین ببرم. حالا آمد این جنایت بزرگ را کرد. حالا ببین، زهرای عزیز چه کار می کند؟ حالا محسنش زیر دست و پا رفته است، حالا پهلویش هم شکسته است، حالا سیلی هم خورده است، حالا بازویش هم شکسته است؛ اما مگر دست از علی (علیه السلام) برمی دارد. امر خدا را حمایت می کند. مقصد خدا را حمایت می کند. حالا این ها آمدند. در یک روایت داریم وقتی که پهلوی زهرا (علیها السلام) شکست، زهرا (علیها السلام) غش کرد، چشمش را باز کرد. فضا، علی

کو؟ گفت: علی را بردند. آمد با همین دست خمیده، دست به پهلو، دید دارند علی (علیه السلام) را می کشند، طناب گردن علی (علیه السلام) انداختند. آن بازو، بازوی ولایت بود؛ سر طناب را تکان داد، چهل نفر روی زمین ریختند. یک دفعه عمر گفت: قنفذ، دست زهرا (علیها السلام) را کوتاه کن. چنان به بازوی زهرا (علیها السلام) زد، آن را شکست. حالا مگر زهرا (علیها السلام) دست برمی دارد؟ باز دست برنداشت. دارد از ولایت حمایت می کند. این است که به شما می گویم: عزیزان من، همه این کار را که می کنید، توی فکر باشید زهرا (علیها السلام) یک لبخندی بزند، کمکش نکردند. رفقا، شما بیایید ما زهرا (علیها السلام) را کمک کنیم. کمک

زهرا (علیها السلام) این است امر امام زمان (عج الله فرجه)، امر امیرالمؤمنین را اطاعت کنیم؛ نه امر خلق را. حالا آقا جان، ببین، در مسجد آمده یک نفس کشید، ستونها از جا حرکت کرد. همین خالد بن ولید، سیف الله بود، حالا شمر الله شده؛ اما دنیا او را برده است، محبت دنیا او را شمر الله کرده است. حالا شمشیر روی سر علی (علیه السلام) گرفته است. زهرا (علیها السلام) گفت: دست از علی (علیه السلام) بردارید وگرنه نفرین می کنم. روایت داریم: امیرالمؤمنین به سلمان گفت: یا سلمان، به زهرا (علیها السلام) بگو تو دختر رحمة للعالمین هستی. اگر نفرین کنی، طیور در جو آسمان هلاک می شوند؛ یعنی مردم سزایشان است که هلاک شوند؛ به

توسطی که طیور آسیب نبینند، تو نفرین نکن. ببین، علی (علیه السلام) این‌ها را نمی‌گوید. طیورهای جَوِ هوا قیمت دارند؛ اینها قیمت ندارند، این‌ها همه‌شان سقط شدند هم، بشوند؛ اما به زهرای عزیز می‌گوید: طیور در جَوِ هوا هلاک می‌شوند. این‌ها این صحنه را دیدند، دست از علی (علیه السلام) برداشتند. حالا توی خانه آمده؛ علی (علیه السلام) گریه می‌کند، زهرا (علیها السلام) گریه می‌کند. چرا علی (علیه السلام) گریه می‌کند؟ می‌بیند حمایت از ولایت، پهلوی زهرا (علیها السلام) را شکسته است. حمایت از ولایت، بازویش را شکسته است. حمایت از ولایت، صورتش [کبود شده است]، زار، زار گریه می‌کند. از آنجا هم پیامبر (صلی الله

علیه و آله و سلم) به او گفت: علی (علیه السلام) جان، حرف نزن، کار نداشته باش. این است که علی (علیه السلام) می فرماید: مانند خاری که در چشمم است، استخوانی که در گلویم گیر کرده است، غصه می خورد.

عزیزان من، به شما هم می گویم. باید نجوای درون داشته باشید. علی (علیه السلام) از نجوای درونش گریه می کند. حالا چرا زهرا (علیها السلام) گریه می کند؟ می گوید: علی جان، پدرم گفت از برای مظلوم گریه کن. آیا از تو مظلوم تر هست؟ زهرا (علیها السلام) هم گریه می کند. آقا جان من، حالا ببین، کار به کجا رسیده است. امام زمان (عج الله فرجه) می گوید: ای مادر جان، اگر اشک چشمم تمام شود، خون گریه می کنم. هر وقت

باشد، می آیم احقاق حقت را می کنم. امیدوارم یاور امام زمان (عج الله فرجه) باشید، احقاق حق از زهرا ی عزیز، از امام حسین (علیه السلام) بکنید.

دعا

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا، ما را یاور امام زمان (عج الله فرجه) قرار بده.

یا امام رضا، تو را به حق مادرت زهرا (علیها السلام) ما را پذیر. ما را دست خالی روانه نکن. ما را زیر بال خودت

راه بده.

امام رضا، والله، رفقای من هم مثل من می مانند. عمداً گناه نمی کنند؛ اما یک وقت می بینی که خب، بالاخره یک اشتباه‌هایی داریم. به حق امام رضا، خدایا رفع این اشتباه‌ها را بکن.

خدایا، ما را یاور امام زمان (عج الله فرجه) قرار بده.

خدایا، کار ما را به آخر برسان.

من از امام رضا خواستم همه شما را کفایت کند. از خدا بخواهید خدا دعای من را در حق شما مستجاب کند.

خدایا، به حق امام زمان (عج الله فرجه) قسمت می‌دهم، من یک مثالی برای خودم آوردم. گفتم که من

الان مثلاً آنجا خانه هستم، می بینم یک دفعه آقای مهندس آمد. اول منتظر این آقای مهندس هستم، بعد یکدفعه می بینم یکی دیگر می آید، یکی دیگر می آید. گفتم: خدایا قیامت هم همین جور باشد. حالا عمر همه ما یک ذره پیش و پس هست، یکایک بیایند، آنجا در خدمت امام زمان (عج الله فرجه)، در زیر عرش امام صادق دور هم باشیم.

خدایا، گفتم: اینجا ما را جدا نکن، آنجا هم ما را جدا نکن.

امیدوارم که دعای من را خدا مستجاب بگرداند. با صلوات بر محمد و آل محمد.

یا علی